

Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 21, No. 9, Autumn 2021, 407-427
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.33726.2049

Methodology and Ethics of Citation

A Critique on the Book

Abd-ol-Hoseyn Zarinkoub's *Lectures of Literary Criticism*

Alireza Mohammadi Kalesar*

Abstract

Methodology of literary research in the subject of citation is in relation to research ethics. In other words, the methodological mistakes can be followed by the moral ones. This paper, in this regard, criticizes the book Abd-ol-Hoseyn Zarinkoub's *Lectures of Literary Criticism* by Ahmad Khatami. One of the emphasized points in this article is the ambiguous boundary between the author's speech and his sources. This ambiguity has various dimensions including equivalence of sources and equivalence of main concepts and terms. In other words, as elimination of the distinction between the author and sources in citations of this book, as if there was no difference between author's view and sources, and even among sources. The result of this point is the naturalization in the definition of main concepts and terms. In the end, it is argued that the methodological mistake has had obvious moral consequences and faults.

Keywords: Methodology, Literary Criticism, Literary Theory, Citation, Professional Ethics.

* Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Shahr-e Kord University, Shahr-e Kord, Iran, mohammadi.alireza@sku.ac.ir

Date received: 08/07/2021, Date of acceptance: 06/11/2021



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

روش‌شناسی و اخلاق استناد

نقد کتاب درس‌گفتارهای نقد ادبی عبدالحسین زرین‌کوب

علیرضا محمدی کله‌سر*

چکیده

روش‌شناسی پژوهش ادبی، به‌ویژه در حوزه استناد، با اخلاق پژوهش پیوندی ژرف دارد. به‌عبارت‌دیگر، اشکالات روش‌شناختی می‌توانند خطاهای اخلاقی را نیز در پی داشته باشند. در مقاله حاضر، کتاب *درس‌گفتارهای نقد ادبی عبدالحسین زرین‌کوب* از همین منظر موردنقد قرار گرفته است. مرز مبهم میان گفتار نویسنده و گفتار نقل‌شده از منابع این کتاب از مهم‌ترین اشکالاتی است که در این مقاله بر آن تکیه شده است. این ابهام ابعاد گوناگونی دارد که مهم‌ترین آن‌ها یک‌سان‌انگاری منابع و یک‌سان‌انگاری مفاهیم و اصطلاحات تخصصی است. به‌عبارت‌دیگر، به‌دلیل محو تمایز میان گفتار نویسنده و منابع، استناد به منابع مختلف به‌شکلی است که گویی هیچ تفاوتی میان این منابع با یک‌دیگر و هم‌چنین میان دیدگاه نویسنده با آن‌ها وجود ندارد. این امر موجب نوعی بدیهی‌انگاری در تعریف مفاهیم اصلی نیز شده است. در پایان نیز نشان داده شده که این خطای روش‌شناختی پی‌آمدها و لغزش‌های اخلاقی آشکاری نیز داشته است.

کلیدواژه‌ها: روش‌شناسی، نقد ادبی، نظریه ادبی، استناد، اخلاق حرفه‌ای.

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی، عضو هیئت علمی دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران
mohammadi.alireza@sku.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۱۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۱۵



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

استفاده از منابع برای پژوهش و استناد به آن‌ها را نباید به‌خودی خود مؤلفه‌ای اعتباربخش و حتی لازم برای یک پژوهش روش‌مند بدانیم. آنچه در این میان مهم است شیوه استنادها، چگونگی بهره‌گیری از منابع پژوهشی، و مرزبندی میان پژوهش‌گر و منابع پژوهشی (از نظر لحن، موضوعات، پیش‌فرض‌ها، ادعاها، و...) است. هنگامی که از شیوه استناد و ارجاع سخن می‌گوییم، می‌توانیم دو تلقی ساده و پیچیده را از آن داشته باشیم. تلقی ساده همان است که معمولاً با عنوان شیوه‌نامه یا فرمت مقالات و نوشته‌های پژوهشی از آن یاد می‌شود. در این تلقی، روش ارجاع به معنای تمامی نکات صوری‌ای است که هنگام نوشتن پژوهش باید به آن‌ها توجه کرد، اما تلقی دوم استناد و ارجاع را دارای ابعادی روش‌شناختی می‌داند که با اموری چون منطق تحقیق، شیوه‌های استدلال، و حتی پارادایم‌های تحقیق مرتبط است. در تلقی دوم، مشکلات استناد نتیجه اشکالاتی در سطح نگارش نیست، بلکه فراتر از آن به مبانی نظری، پیش‌فرض‌ها، استدلال‌های نادرست، و سایر عناصر روش‌شناختی بازمی‌گردد. در مقاله حاضر، ضمن بحثی نظری درباره روش‌شناسی استناد، کتاب *درس‌گفتارهای نقد ادبی عبدالحسین زرین‌کوب نوشته (با مقدمه و حواشی) احمد خاتمی* نیز از این منظر بررسی خواهد شد. در این مقاله، اولاً مباحث مربوط به روش‌شناسی استناد به مواردی محدودند که نمونه‌های مهم آن را بتوان در کتاب یادشده یافت و ثانیاً این کتاب نیز تنها باتوجه به نکته‌های روش‌شناختی در حوزه استناد بررسی خواهد شد. از آن‌جاکه بحث استناد و ارجاع همواره با حوزه اخلاق پژوهش پیوندی نزدیک دارد و روش‌شناسی نیز جنبه‌هایی مشترک با اخلاق پژوهش دارد، تبعات اخلاقی اشکالات روش‌شناختی این کتاب در حوزه استناد و ارجاع نیز دومین موضوع مقاله حاضر خواهد بود.

۲. مرور کتاب

ظاهراً انگیزه اصلی چاپ کتاب *درس‌گفتارهای نقد ادبی عبدالحسین زرین‌کوب*، انتشار جزوه‌های درسی نقد ادبی زرین‌کوب در یک نیم‌سال تحصیلی بوده است، اما در عمل، این جزوه کم‌تر از ۱۰ درصد حجم کتاب را تشکیل داده و سایر مطالب کتاب افزوده‌های احمد خاتمی است. این کتاب چهار فصل اصلی دارد. فصل نخست با تکیه بر آثار زرین‌کوب و برخی دیگر از کتاب‌ها از جمله *مکتب‌های ادبی رضا سیدحسینی و تاریخ نقد جدید* رنه

ولک قرار است به وضعیت نقد ادبی پیش از قرن بیستم بپردازد، چنان‌که خاتمی در پیش‌گفتار کتاب آورده است، این فصل «خلاصه‌شده کتاب نقد ادبی [زرین‌کوب] است» (خاتمی ۱۳۹۶: ۹). در فصل دوم، ضمن مرور زندگی علمی عبدالحسین زرین‌کوب «شیوه‌ها، روش‌ها، و رویکردهای نقد ادبی» (همان) در آثار وی معرفی شده‌اند. فصل سوم، شامل یازده جلسه از درس‌گفتارهای زرین‌کوب در سال ۱۳۶۴ هم‌راه با پانوشته‌های مفصل احمد خاتمی است. موضوع اصلی این درس‌گفتارها تعریف، اهداف ادبیات، و نقد ادبی است. آخرین و مفصل‌ترین فصل کتاب نیز گزارشی از «تاریخ رایج‌ترین رویکردها و نظریه‌های ادبی» است (همان: ۲۱۲) که در دو قسمت «پیش از قرن بیستم» و «قرن بیستم» ارائه شده‌اند.

۳. بررسی کتاب

از مهم‌ترین وجوه روش‌شناختی استناد در پژوهش ادبی تعیین و حفظ مرز میان پژوهش‌گر و منابعی است که وی از آن‌ها برای نگارش پژوهش خود بهره برده است. همین نکته یکی از مشکلات مهم کتاب درس‌گفتارهای نقد ادبی عبدالحسین زرین‌کوب است. نویسنده کتاب در برداشت‌های خود از منابع و هم‌چنین در بازنمایی دیدگاه‌های زرین‌کوب درمورد نقد ادبی دچار خلطی آشکار شده است که نتیجه درهم‌آمیختن گفته‌های پژوهش‌گر با گفته‌های سایر منابع پژوهشی است. شاید اولین نشانه این درهم‌آمیختگی ابهام درمورد نام نویسنده کتاب است. اگر به نام کتاب و نویسنده بر روی جلد، حاشیه جلد، صفحات نخست، و شناس‌نامه کتاب بنگریم، نمی‌توانیم به‌راحتی درباره این‌که «عبدالحسین زرین‌کوب» نام نویسنده کتاب یا بخشی از نام کتاب است، تصمیم بگیریم. از سوی دیگر احمد خاتمی نام خود را به‌عنوان نویسنده مقدمه و حواشی کتاب بر جلد آورده است، درحالی‌که بیش از ۹۰ درصد مطالب کتاب فراهم‌آورده وی است و به‌نظر می‌رسد که، برخلاف شناس‌نامه کتاب، وی را فراتر از حاشیه‌نویس باید «نویسنده» دانست. برای دوری از این آشفتگی در نوشتار حاضر از این کتاب با عنوان درس‌گفتارهای نقد ادبی و از احمد خاتمی نیز به‌مثابه نویسنده کتاب یاد خواهد شد.

دومین نشانه خلط یادشده در حوزه استناد این است که حدود نیمی از کتاب هیچ ارتباطی به زرین‌کوب و درس‌گفتارهایش ندارد. حتی این مطالب را نمی‌توان «حواشی» خاتمی بر درس‌گفتارهای زرین‌کوب دانست. مورد اخیر نتیجه مورد پیشین است. این

کتاب، که به نوعی با تکیه بر نام زرین کوب و درس گفتارهای وی منتشر شده است، ارتباطی اندک با این نام دارد. یکی از عوامل این آشفتگی نیز خلط مرز میان نویسنده و منابع است که از همان عنوان روی جلد آغاز می‌شود.

موارد یادشده اشکالاتی ظاهری‌اند که هم تشخیصشان ساده است و هم می‌توان آن‌ها را با تغییراتی اندک رفع کرد؛ مانند تغییراتی در عنوان، شناس‌نامه، یا حذف پاره دوم کتاب، اما مشکل استناد و درهم‌ریختگی مرزهای پژوهش‌گر و منابع مختلف در یک پژوهش ادبی پی‌آمدهایی جدی‌تر دارد که اتفاقاً این کتاب نمونه‌ای کامل از آن است. وجوه مختلف خطاهای استنادی در بخش‌های بعدی، از دو منظر روش‌شناختی و اخلاقی، پی‌گرفته خواهد شد.

۱.۳ وجه روش‌شناختی استناد

موضع انفعالی پژوهش‌گر در برابر منابع پژوهشی از رایج‌ترین مشکلات استناد در مطالعات ادبی، به‌ویژه نزد دانشجویان و پژوهش‌گران تازه‌کار، است. چنین پژوهش‌گری موضعی هم‌سو یا هم‌سطح با منابع پژوهشی خود اختیار می‌کند و توان نگاهی فراتر از سطح منابع را ندارد. این موضع انفعالی پی‌آمدهایی دارد که همگی از آسیب‌های پژوهش‌های ادبی‌اند:

الف. ناتوانی و پرهیز پژوهش‌گر از نگاه انتقادی به منابع: پژوهش‌گر منفعل، با پرهیز از نگاه انتقادی، منابع پژوهشی را اغلب با نگاهی تأییدی استفاده می‌کند و مطالب و نقل‌قول‌های آن‌ها را نیز بدیهی و درست می‌پندارد.

ب. نگاه همگن به منابع: پژوهش‌گر منفعل منابع را معمولاً همگن و از یک سنخ می‌بیند و به تفاوت‌ها، اختلاف‌های نظری، و حتی روابط طولی و عرضی آن‌ها بی‌توجه است. به همین دلیل، در این‌گونه پژوهش‌ها از رده‌بندی مفاهیم (براساس منابع مختلف) یا حتی رده‌بندی تلویحی منابع خبری نیست.

پ. تناقض‌های نظری: نگاه همگن به منابع موجب می‌شود که بدون توجه به تفاوت‌های نظری میان دو منبع، دو بخش از یک پژوهش به‌راحتی با تکیه بر دو منبع متفاوت نوشته شود، بی‌آن‌که پژوهش‌گر از تناقض‌های نظری راه یافته به پژوهش بر اثر تفاوت این منابع آگاه باشد. در این‌جا چرخش نظری حاصل از تغییر منبع مورد استناد، ناگزیر موجب چرخش نظری و ناآگاهانه پژوهش نیز خواهد شد.

ت. نقش کم‌رنگ پژوهش‌گر: از نکته پیشین می‌توان چنین نتیجه گرفت که در چنین مطالعاتی، هدایت و سکان پژوهش در اختیار منابع است، نه پژوهش‌گر و از آن‌جاکه پژوهش‌گر نیز آگاهی کافی از تفاوت‌های نظری منابع ندارد، حاصل کار آشفتگی و راه‌یابی خطاهای روش‌شناختی به پژوهش خواهد بود. بر همین اساس، موضع انفعالی نویسنده کتاب *درس‌گفتارهای نقد ادبی* در برابر منابع پژوهشی خود نیز موجب راه‌یابی خطاهایی روش‌شناختی به این کتاب شده است که آن‌ها در دو دسته کلی بررسی خواهند شد: انحصار مفاهیم و تعاریف، همگن‌پنداری منابع.

۱.۱.۳ انحصار مفاهیم و تعاریف

در پژوهش ادبی و برخی دیگر از حوزه‌های علوم انسانی، مفاهیم و اصطلاحات اهمیتی فراوان دارند. دلیل این اهمیت نیز گوناگونی تعاریف و تلقی‌ها از این مفاهیم و اصطلاحات است که خود برآمده از تنوع نظریه‌ها، دیدگاه‌ها، مکاتب، و رویکردهاست. همین گوناگونی عاملی برای اهمیت یافتن آگاهی منتقد از تلقی‌های مختلف است. یکی از نشانه‌های ضعف مبانی نظری در پژوهش ادبی بی‌جان بودن بحث بر سر این تلقی‌ها، تعاریف، و اختلافات میان آن‌هاست. در بخش حاضر، با بررسی بی‌توجهی نویسنده *درس‌گفتارهای نقد ادبی* به تنوع تلقی‌ها درباره دو مفهوم «ادبیات» و «نقد»، نشان داده خواهد شد که این بی‌توجهی با روش‌شناسی استناد و انفعال پژوهش‌گر در پیوند است.

در پاره نخست کتاب، تعاریفی از نقد به دست داده شده است که بر «ارزش‌گذاری» و «قضاوت» به عنوان غایت نقد تأکید دارند. این نگاه هم در دو فصل اول، که ظاهراً نوشته احمد خاتمی است، و هم در فصل سوم، یعنی *درس‌گفتارهای زرین‌کوب*، دیده می‌شود. مثلاً نویسنده کتاب وظیفه منتقد را این دانسته که «با روشی منطقی، لطیف و دقایق متن را بازجوید و نقایص و کمبودها را بر خواننده معلوم نمایند» (خاتمی ۱۳۹۶: ۱۷). همین تلقی از نقد را در *درس‌گفتارهای زرین‌کوب* (فصل سوم) نیز می‌توان یافت: «نقد ادبی عبارت است از ارزیابی و شناخت میزان حسن و قبح آثار ادبی» (همان: ۱۳۷)؛ بنگرید به همان: ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۶. این تلقی موجب شده است که با تشبیه صریح یا ضمنی منتقد به قاضی، بر ویژگی‌هایی اخلاقی هم‌چون «انصاف» (همان: ۱۶۰، ۱۶۲) و «تزکیه» (همان: ۱۹۷) تأکید شود و مخالفان نقد هم معمولاً آن‌هایی دانسته شوند که «از این‌که خود یا آثارشان در معرض نقد قرار گیرد، بیم‌ناک بوده‌اند و کوشیده‌اند تا نقد را بی‌ارزش جلوه

دهند» (همان: ۱۹). البته باید گفت ارزش‌گذاری و قضاوت درباره آثار ادبی و هنری تلقی‌ای کهن از نقد است که امروز نیز پیروانی بسیار دارد و در عمل نیز بخش بزرگی از نقدهای منتشرشده، دست‌کم سویه‌ای ارزش‌گذارانه در خود دارند. پس این تلقی به‌خودی‌خود مشکلی ندارد، بلکه اشکال کار این‌جاست که در کتاب موردبحث، این تنها تلقی و بدیهی‌ترین تلقی از نقد محسوب شده است، چنان‌که گویی هرگاه از نقد سخن می‌رود، مقصود چیزی نیست جز «تعیین نقاط قوت و ضعف اثر».

ممکن است گفته شود که نقد در این کتاب با تکیه بر نگاه زرین‌کوب تعریف شده است و به ذکر سایر تعاریف و تلقی‌ها نیازی نبوده است. باید گفت که اولاً این پاسخ به‌صراحت در کتاب نیامده است و خواننده خود باید این نکته را دریابد. ثانیاً خاتمی این تعریف از نقد را به نظریه‌های معاصر و حتی نظریه‌های نیمه دوم قرن بیستم تعمیم داده است. مثلاً در جایی از کتاب نویسنده هنگام بحث درباره انواع نقد (در معنای داوری و ارزش‌گذاری) خواننده را به فصل پایانی یعنی «سیری در مهم‌ترین نظریه‌ها و رویکردهای نقد ادبی» ارجاع داده است (همان: ۱۷). باید دانست که وقتی از نظریه‌های ادبی قرن بیستم سخن می‌گوییم، باوجود تنوع بسیار این نظریه‌ها، تقریباً نمی‌توان برای نقد ارزش‌گذارانه، دست‌کم در مقام بحثی نظری، جایی یافت، جز در تعدادی از آن‌ها که اغلبشان متعلق به نیمه اول قرن بیستم‌اند و معمولاً نگاه ارزش‌گذارانه را نیز به‌طور تلویحی در خود دارند.

برخلاف برخی گفته‌ها، که نقد ارزش‌گذارانه را براساس «ذوق و پسندهای شخصی منتقد» و تحلیل‌های فارغ از داوری را متکی بر شواهد و داده‌های درون‌متنی می‌دانند (کوش ۱۳۹۶: ۱۷۷)، باید تفاوت میان این دو نوع نقد را در کارکرد و مبانی روش‌شناختی آن‌ها جست. امروزه نقد، به‌معنای ارزش‌گذاری و داوری درباره متن، بیش‌تر در برنامه‌های تلویزیونی و نشریات عمومی و غیردانشگاهی منتشر می‌شود. این رسانه‌ها با اهداف و مخاطبان نقدهای ارزش‌گذارانه هم‌سو هستند. با توجه به مخاطبان عمومی این نوع نقدها، می‌توان گفت یکی از کارکردهای آن‌ها نیز کمک به مخاطب برای تصمیم‌گیری در مورد خرید اثر هنری و ادبی است، اما نوع دیگری از نقد نیز وجود دارد که یا چندان در پی ارزش‌گذاری اثر نیست یا اصولاً هدف اصلی‌اش ارائه خوانش‌هایی متفاوت از متن است و نه قضاوت درباره آن. مخاطب این نقدها نیز اغلب افرادی‌اند که پس از مواجهه با متن، در پی مطالعه خوانش‌هایی از آن‌اند. جهت‌گیری آشکار نظریه‌های مدرن، به‌ویژه از نیمه دوم قرن بیستم، به‌سوی همین نوع نقد و جای‌گزینی تحلیل به‌جای داوری است. رونق این نوع

نقدها در مطالعات دانشگاهی از همین روست. به گفته بلزی، «امروزه نقد دانشگاهی بیش‌تر به فهم [متن]، توضیح [متن]، و ارتباط‌دادن [اجزای متن] علاقه‌مند است تا داوری» (Belsey 2011: xii). البته برخی منتقدان (به‌ویژه در زبان فارسی)، پیرو سنت قدما، نقد ادبی را مطلقاً واجد «خصلتی ارزش‌گذارانه» می‌دانند (طاهری ۱۳۹۷: ۷۰، ۹۰). ولی باید دانست که این برداشت هنگامی که نقد ادبی را به نظریه‌های ادبی پیوند بزنیم، چندان قابل‌دفاع نیست. ساده‌ترین دلیلش هم آن‌که برخی نظریه‌ها از جمله ساختارگرایی اساساً کاربرد ارزش‌گذارانه‌ای ندارند (هرمن ۱۳۹۱: ۶۸؛ محمدی کله‌سر ۱۳۹۷: ۱۵۹). گفتنی است کارول، در بحثی مفصل و مفید در همین باره، گزینش یک اثر برای نقد را به معنای نگاهی ارزش‌گذارانه به آن خوانده است (کارول ۱۳۹۳: ۲۶-۴۸). باید توجه داشت که در این نگاه، ارزش‌مندی متن به این معناست که انتخابش پیش‌آمدی و تصادفی نیست، بلکه نکاتی برای تحلیل دارد، نه این‌که لزوماً اثری «والا» و «ارزش‌مند» است، آن‌هم در معنایی که منتقدانی هم‌چون زرین‌کوب از این عبارات استفاده می‌کرده‌اند.

براساس این توضیحات و با نگاهی به کتاب *درس‌گفتارهای نقد ادبی* درمی‌یابیم که در این کتاب بدون توجه به این تفاوت‌ها، یگانه‌معنای «نقد» همانی دانسته شده که هدفش داوری و ارزش‌گذاری فنی، اخلاقی، دینی، و... است، چنان‌که پیش‌تر گفته شد، مهم‌ترین اشکال این نوع بدیهی‌پنداری مفهوم نقد این است که معنای یادشده به‌شکلی ناآگاهانه به تمامی نظریه‌های ادبی قرن بیستم نیز تعمیم داده شده است. گویی این نظریه‌ها نیز هم‌چون بلاغت سنتی در پی به‌دست‌دادن ابزارهایی برای داوری و ارزش‌گذاری متون، آثار ادبی، و هنری‌اند.

«ادب» یا «ادبیات» نیز در این کتاب همان سرنوشت «نقد» را یافته است. ظاهراً تلقی عبدالحسین زرین‌کوب مورد تأیید نویسنده کتاب نیز بوده است که «ادب عبارت است از کلامی که تأثیری غیرعادی و فوق‌العاده در ذهن مستمع و خواننده باقی بگذارد» (خاتمی ۱۳۹۶: ۱۳۷) و بر همین اساس «آثار بزرگ ادبی» آثاری دانسته شده‌اند که «تعادلی سنجیده بین چهار عنصرشان [معنا، حسن تألیف، تخیل، و عاطفه] وجود داشته باشد» (همان: ۱۴۴). در این‌جا نیز دو اشکال مهم را می‌توان دریافت. نخست این‌که این تعریف تنها یکی از تعاریف ادبیات است که مانند بسیاری از تعاریف پیشین رگه‌هایی آشکار از انسان‌گرایی لیبرال را در خود دارد (Barry 2009: 17) و امروزه جایگاه محکم خود را در میان تعاریف ادبیات تا حد زیادی از دست داده است. دوم این‌که حتی اگر این تعریف هم‌چنان

هوادارانی داشته باشد، مطمئناً به معنای ادبیات و «ادبی» در عبارت «نظریه ادبی»، به‌ویژه در معنای قرن بیستمی آن، ربطی ندارد. به عبارت دیگر، نظریه‌های ادبی مدرن در دهه‌های اخیر نه تنها موضوع خود را آثار ادبی مهم نمی‌دانند، بلکه حتی اصولاً موضوع انحصاری این نظریه‌ها آثار ادبی (در هر معنا و هر درجه‌ای) هم نیست. این تغییر گرایش نظریه‌ها تا حدی است که به گفته پاتریشیا وو (Patricia Waugh) در عمل هم شاهد کم‌رنگ شدن و حتی حذف «ادبی» از عنوان «نظریه ادبی» و حرکت نظریه به سوی نظریه‌های فرهنگی هستیم (Literary Theory and Criticism 2006: 3-8). به تعبیر ایگلتون، پس از دهه ۱۹۸۰، «مطالعات فرهنگی، پسااستعماری، قومیتی و جنسیتی، دل‌مشغولی‌های چهارگانه‌ای‌اند» که نظریه‌های ادبی «ناب» را «حذف کرده‌اند» (ایگلتون ۱۳۹۸: ۱۳).

در کتاب درس‌گفتارهای نقد ادبی، «ادبیات» در معنای متونی دانسته شده که «تأثیری غیرعادی و فوق‌العاده در ذهن مستمع و خواننده باقی بگذارد» و مهم‌تر از آن، نظریه‌های ادبی نیز شیوه‌ها و رویکردهایی برای نقد «ادبیات» در همین معنا تلقی شده‌اند. این نوع تقلیل‌گرایی در مورد دو مفهوم «نقد» و «ادبیات» حاصل موضع انفعالی پژوهش‌گر در برابر برخی منابع (از جمله کتاب نقد ادبی زرین‌کوب) است که وی را از مقایسه منابع با یکدیگر باز داشته است. این موضع انفعالی نویسنده موجب شده است تا وی، با استناد به تلقی زرین‌کوب از مفاهیم یادشده و تعمیم آن به نظریه‌های ادبی مدرن، از خطای اشتراک لفظ غافل بماند.^۱

۲.۱.۳ همگن‌پنداری منابع

چنان‌که پیش‌تر هم گفته شد، یکی از پی‌آمدهای موضع انفعالی پژوهش‌گران همگن‌پنداری منابع پژوهشی و بی‌توجهی به تفاوت آن‌ها در استنادهاست. این یکی از اشکالات مهمی است که موجب شده است کتاب درس‌گفتارهای نقد ادبی دچار پریشانی و خطاهای روش‌شناختی در حوزه استنادها شود. اگرچه می‌توان بخش پیشین را تا حدی زائیده همین همگن‌پنداری منابع دانست، به دلایلی ترجیح داده شد که این موضوع در بخشی جداگانه بررسی شود. از جمله این که موضوع بخش پیشین، یعنی نگاه انحصاری به مفاهیم و اصطلاحات، حاصل بی‌توجهی به اختلاف رویکردها، تلقی‌ها، و حتی پارادایم‌ها در تعریف مفاهیم اصلی است، در حالی که موضوع بخش حاضر متوجه تفاوت میان نظریه‌پردازان و حتی پژوهش‌گران است.

یکی از نمودهای مهم همگن‌پنداری منابع در این کتاب این است که نویسنده برای بیان یک موضوع و در یک بخش خاص به چند منبع متفاوت استناد کرده، ولی بی‌توجهی وی به تفاوت‌های نظری این منابع موجب پدیدآمدن ناهم‌خوانی و حتی تناقض در مورد آن موضوع شده است. مثلاً در ابتدای فصل پایانی کتاب، نویسنده برای معرفی «مهم‌ترین جریان‌های نقد ادبی تا اوایل قرن بیستم» این جریانات را در سه دسته یا «سه شیوه نقد قدما» دسته‌بندی می‌کند: «نقد اخلاقی - فلسفی، نقد بلاغی و نقد تاریخی - زندگی‌نامه‌ای» (خاتمی ۱۳۹۶: ۲۱۳). مثلاً در نقد بلاغی، نویسنده به طور متناوب به سه منبع استناد کرده است که دست‌کم یکی از آن‌ها یعنی کتاب *راهنمای رویکردهای نقد ادبی*، نوشته گورین و دیگران، به نقد بلاغی نگاهی متفاوت دارد. خاتمی پیش از شروع بحث خود بیان می‌کند که «در نقد سستی اثر مستقلاً و بالذات اهمیت چندانی ندارد و تنها زمینه‌ای است تا منتقد بتواند به اهداف خود که دست‌یابی به تاریخ زندگی، شیوه تفکر و مرام دینی، کلامی، و فلسفی شاعر و نویسنده است برسد» (همان: ۲۱۳). وی با همین برداشت ظاهراً «برون‌متنی» و تعمیم آن به کل نقد سستی، به سراغ نقد بلاغی می‌رود، ولی نکته این‌جاست که اغلب توضیحات این بخش نه مربوط به نقد قدما/ سستی (پیش از قرن بیستم) و نه برون‌متنی است. نویسنده، بدون توجه به موضع قبلی خود در توصیف نقد سستی، نقد بلاغی را به مثابه نوعی نقد در قرن بیستم پی می‌گیرد. این خطا نتیجه یک‌سان‌پنداری نگاه منابع مختلف به نقد بلاغی است. از سوی دیگر، کتاب *راهنمای رویکردهای نقد ادبی*، به صراحت و برخلاف پیش‌فرض خاتمی، بر وجه درون‌متنی نقد بلاغی تأکید دارد و حتی آن را با نقد نو مقایسه می‌کند (گورین و دیگران ۱۳۸۳: ۲۸۱-۲۸۳). خاتمی، بدون توجه به ناهم‌خوانی این نگاه با موضع اولیه خود، چنان به این کتاب استناد کرده است که گویی همه این‌ها یک تلقی واحد از نقد بلاغی‌اند و بر نقد «سستی» (پیش از قرن بیستم) و برون‌متنی دلالت دارند. همین نکته در مورد سایر منابع مورداستفاده در بخش نقد بلاغی نیز صادق است. کوتاه سخن آن‌که نویسنده کتاب هرگاه قصد استناد به یکی از این سه منبع را داشته، تلقی همان منبع بر آن سطور حاکم شده است.

همین نکته را در مورد «نقد اخلاقی - فلسفی» نیز می‌توانیم ببینیم. خاتمی این عنوان را از گورین و دیگران (۱۳۸۳) وام گرفته است و در کنار این منبع، از اسکات و الیوت (۱۳۴۸) نیز بهره برده است، اما نکته این‌جاست که گورین و دیگران و همچنین خاتمی به پیروی از آن‌ها این نقد را به مثابه یکی از انواع نقد سستی مورد توجه قرار داده‌اند

(گورین و دیگران ۱۳۸۳: ۴۲). این درحالی است که نگاه اسکات به این نوع نقد با منبع قبلی تفاوت‌هایی دارد که از چشم خاتمی دور مانده است؛ اولاً اسکات نقد اخلاقی را نه به عنوان نقدی سنتی، بلکه یکی از انواع نقد حتی در قرن بیستم می‌شمارد. ثانیاً اسکات بیش‌تر بر وجه اخلاقی و نه فلسفی تکیه دارد، همان‌طور که عنوان برگزیده‌اش برای این بخش نیز گویاست. ثالثاً اسکات بیش‌تر به جریان‌هایی اشاره می‌کند که بیش از «نقد» بر «خلق» ادبیات تکیه دارند و محصول اندیشه نویسندگان و شاعران بوده‌اند. این سه تفاوت می‌تواند مشکل این بخش از کتاب درس‌گفتارهای نقد ادبی را توضیح دهد. در این کتاب، بخش مربوط به نقد اخلاقی - فلسفی دو نیمه دارد که نیمه نخست آن (از ابتدا تا پایان صفحه ۲۱۴) به طور کامل مبتنی بر کتاب گورین و دیگران و نیمه دوم (از صفحه ۲۱۵ تا پایان) مبتنی بر کتاب اسکات است. به همین دلیل، به جز صفحه نخست، سایر مطالب مربوط به قرن بیستم مربوط به نقد اخلاقی (و نه فلسفی به معنای خاص آن) و هم‌چنین مربوط به هدف ادبیات (به معنای خلق آثار ادبی) است. این درحالی است که نویسنده کتاب از ابتدا این بخش را به عنوان یکی از انواع نقدهای سنتی پیش از قرن بیستم آورده بود. دلیل این ناهم‌خوانی انفعال نویسنده در برابر کتاب اسکات و هم‌چنین استنادهای غیروش‌مند وی به دو کتاب بدون توجه به تفاوت آن‌هاست. در نتیجه این خطا، اغلب مطالب این بخش ربطی به عنوان و هدف آن (نقد پیش از قرن بیستم) ندارند.

دومین نمود بی‌توجهی به اختلاف منابع در کتاب درس‌گفتارهای نقد ادبی تقسیم‌بندی‌های آن است. بسیاری از دسته‌بندی‌های این کتاب با استناد به منابع مختلف و با چشم‌پوشی از اختلاف آن‌ها ارائه شده‌اند. در نتیجه، انواع خطاهای روش‌شناختی (هم‌چون چندگانگی معیار یا حتی مشخص‌نبودن معیار دسته‌بندی) به کتاب راه یافته است. مثلاً دومین فصل کتاب که به مرور و معرفی «دیدگاه‌های استاد زرین‌کوب درباره بعضی از روش‌ها و رویکردهای نقد ادبی» پرداخته، شامل بیش از سی «نوع» نقد است که زرین‌کوب در کتاب‌های مختلف و با اهداف و معیارهای مختلف ارائه کرده است. به عبارت دیگر، این نقدها همگی در یک کتاب و به مثابه انواع مختلف نقد نیامده‌اند، بلکه زرین‌کوب آن‌ها را به بهانه‌های مختلف در زمان‌های مختلف و هر چند دسته را در کتاب یا فصلی جداگانه و با تکیه به معیاری جداگانه ارائه کرده است. این درحالی است که خاتمی تمامی این انواع را بدون اشاره به تفاوت میان زمینه‌های دسته‌بندی آن‌ها، به صورت همگن، و با معیار «ترتیب حروف الفبا» (خاتمی ۱۳۹۶: ۹) ارائه کرده است. نتیجه چنین کاری چیزی جز آشفتگی،

هم‌پوشانی، و تکرارهای فراوان نیست. مثلاً وقتی می‌گوییم روش و رویکرد زرین‌کوب در نقد ادبی عبارت است از «نقد اجتماعی»، «نقد ادبیات نمایشی»، و «نقد ذوقی» روشن است که به نسبت میان این‌ها توجه نداشته‌ایم، درحالی‌که زرین‌کوب هریک از این‌ها را با معیاری متفاوت و هم‌عرض گونه‌هایی متفاوت از نقد قرار داده است. خلاصه آن‌که خاتمی بدون توجه به نسبت میان منابع (حتی منابع مختلف از یک نویسنده هم‌چون زرین‌کوب) ترجیح داده است تمامی این انواع و گونه‌ها را پشت‌سر هم و «به ترتیب حروف الفبا» به خواننده معرفی کند. پژوهشی که در پی معرفی دیدگاه‌ها و اندیشه‌های یک متفکر است باید توان ارائه دسته‌بندی‌های نو و هدف‌مند را داشته باشد؛ چیزی که این کتاب فاقد آن است.

همین نکته را در تقسیم‌بندی «نظریه‌های ادبی قرن بیستم» نیز می‌بینیم. هریک از این اقسام از کتاب‌های مختلف به‌ویژه درس‌نامه‌های نظریه ادبی و دانش‌نامه‌هایی چون *دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر* گرفته شده‌اند، ولی در این‌جا نیز تفاوت معیارهای تقسیم‌بندی منابع و هم‌چنین نسبت میان این نظریه‌ها فراموش شده است. از همین‌روست که در دسته‌بندی خاتمی نام‌هایی مانند نقد مارکسیستی - ماتریالیستی، نقد اجتماعی، و نقد جامعه‌شناختی در کنار یک‌دیگر قرار می‌گیرند. حال اگر نگاهی به منابع همین سه بخش بیندازیم، درمی‌یابیم که هریک از این‌ها جزو دسته‌بندی‌های کتابی خاص بوده‌اند. مثلاً «نقد اجتماعی»، عنوان یکی از بخش‌های دو کتاب *دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر* و *نقد ادبی در قرن بیستم* است و «نقد جامعه‌شناختی» نیز عنوان یکی از بخش‌های دو کتاب *راه‌نمای رویکردهای نقد ادبی* و *دیدگاه‌های نقد ادبی* است. در این‌جا توجه به چند نکته ضروری است. اولاً اغلب مطالب این دو بخش در کتاب خاتمی برگرفته یا رونویسی شده از منابع خود است؛ یعنی نویسنده کتاب در فراهم‌آوردن این دو بخش کاملاً به منابع یادشده متکی بوده است. ثانیاً در دو منبع نخست، بخشی با عنوان «نقد جامعه‌شناختی» و در دو منبع دوم نیز بخشی با عنوان «نقد اجتماعی» وجود ندارد. احتمالاً به این دلیل بوده است که در تمامی این کتاب‌ها وجود یکی از این دو بخش ما را از بخش دیگر بی‌نیاز می‌کرده است، اما نویسنده کتاب *درس‌گفتارهای نقد ادبی*، بدون در نظر داشتن تفاوت معیارهای هریک از این منابع برای دسته‌بندی نظریه‌ها، با تکیه بر عنوان فصل‌ها و بدون تلاش برای ارائه دسته‌بندی جدید، هر دو دسته را به‌طور کامل در کتاب خود جای داده است. روشن است که وقتی پای نقد مارکسیستی نیز به‌عنوان یکی دیگر از بخش‌های کتاب به‌میان باز می‌شود، آشفتگی و هم‌پوشانی مطالب دو‌چندان خواهد شد؛ مخصوصاً با توجه به این نکته که نقد

جامعه‌شناختی از دیدگاه گورین و دیگران نقد مارکسیستی را نیز در بر دارد و از نظر موران هم «یک شیوه نقد با رویکرد اجتماعی» است (موران ۱۳۸۹: ۹۸) و چنان با نقد جامعه‌شناختی درآمیخته است که گاه «تفکیک آن‌ها به دشواری ممکن می‌شود» (همان: ۹۷).

۴. وجه اخلاقی استناد

تمامی آن‌چه در مورد خطاهای روش‌شناختی استناد گفته شد، در تمامی پژوهش‌ها آسیب‌هایی جدی به‌همراه دارد، ولی این سخنان در مورد کتاب درس‌گفتارهای نقد ادبی در صورتی رواست که کتاب را نوشته شخص «نویسنده» بدانیم. با دقت در این کتاب و مقایسه دقیق آن با منابع می‌توان دریافت که بخش بزرگی از آن رونویسی کامل از سایر منابع است. از آن‌جاکه اغلب این رونویسی‌ها نشانی از خود برجای نگذاشته‌اند یا نشانه‌هایی گم‌راه‌کننده دارند، به راحتی نمی‌توان مرز میان نوشته‌های نویسنده و مطالب برگرفته از منابع را تشخیص داد. این خطایی است که ظاهری روش‌شناختی و اصلی اخلاقی دارد. قضاوت قطعی درباره این‌که آیا تمامی این رونویسی‌ها و استنادهای جعلی را باید زیر عنوان انتحال قرار داد یا نه، موضوع مقاله حاضر نیست، ولی برای روشن شدن مطلب، نمونه‌هایی از انواع این رونویسی‌ها در این بخش آورده خواهد شد. پیش از آن به دو نکته باید توجه کرد. نخست این‌که اغلب نمونه‌ها از نیمه دوم کتاب، یعنی فصل چهارم، برگزیده شده‌اند. دلیل این‌گزینش نیز این بوده که با توجه به منابع در دسترس، فقط حدود ۱۵۰ صفحه از همین فصل با منابع تطبیق داده شده است. بنابراین، نمونه‌های این بخش ممکن است لزوماً در مورد سایر فصل‌ها صدق نکنند. نکته دوم هم این‌که تمامی نکات روش‌شناختی گفته شده در بخش‌های پیشین و جهی اخلاقی نیز دارند، چنان‌که در مورد این کتاب نیز می‌بینیم، بی‌اطلاعی نویسنده از مباحث روش‌شناختی تحقیق و به‌ویژه استناد، افزون‌بر خطاهای روش‌شناختی، خطاهایی اخلاقی را نیز پدید آورده است که برخی از آن‌ها مشابه انتحال و حتی شایسته پی‌گیری قانونی‌اند. در ادامه، این بی‌اخلاقی‌ها در چند دسته ارائه خواهد شد:

الف. نخستین نکته در استنادات این کتاب نقل قول‌های پی‌درپی و طولانی و غیبت نویسنده از متن است. مثلاً از صفحه ۲۱۴، که آغاز بحث درباره نظریه‌های ادبی است، تا صد صفحه پس از آن، ردی از نوشتار خود نویسنده کتاب نمی‌توان یافت، مگر در کم‌تر از ده صفحه و آن‌هم به‌طور پراکنده و کم‌رنگ. باقی مطالب همگی رونویسی‌های پیاپی از منابع مختلف و از جمله درس‌نامه‌های ترجمه‌شده به فارسی‌اند.^۲ مثلاً مطالب بخش

فرمالیسم روسی (بنگرید به خاتمی ۱۳۹۶: ۲۵۶-۲۶۵) یا هرمنوتیک (همان: ۲۲۵-۲۳۳)، گذشته از چند سطر پراکنده، همگی رونویسی کامل از چند کتاب در حوزه نظریه ادبی است که پشت سر هم به یک‌دیگر چسبانده شده‌اند. این رونویسی تاحدی است که حتی زیرعنوان‌های بخش مربوط به فرمالیسم نیز همان زیرعنوان‌های کتاب *دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر* است.

این رونویسی‌ها یا به اصطلاح «استنادها» گاه چنان طولانی شده‌اند که نویسنده کتاب همان دخالت جزئی و چندسطری را نیز فراموش کرده است. مثلاً یکی از این رونویسی‌ها در «نقد کهن‌الگویی» از صفحه ۳۱۱ آغاز می‌شود و بدون وقفه تا صفحه ۳۱۶ ادامه می‌یابد؛ یعنی نزدیک به پنج صفحه رونویسی کامل از یک کتاب و بدون کم‌ترین دخالت نویسنده. گفتنی است سایر صفحات این بخش، هم‌چون بسیاری از دیگر بخش‌ها، رونویسی از منابعی دیگرند. خود این رونویسی‌های مکرر و طولانی (حتی با ارجاع به منابع) به دلیل غیبت نویسنده به تنهایی اشکالی روش‌شناختی و حتی اخلاقی است. نکته آن‌جاست که اغلب این رونویسی‌ها بدون گیومه‌اند، چنان‌که گویی تمامی آن‌ها محصول دست نویسنده کتاب یا دست‌کم بازنویسی و نقل به مضمون از منبع اصلی‌اند. مثلاً در همین مثال آخر، پس از نقل قولی طولانی و بدون گیومه از یک منبع و ارجاع به آن، نزدیک شش صفحه مطلب بدون گیومه داریم که فقط در پایان به گورین و دیگران ارجاع داده شده است. این حالت در مواقعی رخ می‌دهد که پاراگراف آخر یا سطرهای آخر بازنویسی مطالب گورین و دیگران یا نقل به مضمون از آن باشد، اما در این جا همه مطالب، به‌غیر از دو سطر نخست، کلمه‌به‌کلمه از گورین و دیگران (۱۳۸۳) رونویسی شده است. همین شیوه را در اغلب صفحات فصل چهارم می‌توانیم ببینیم. این‌که نویسنده در استناد به منابع به شیوه‌ای عمل کرده که ما هنگام خواندن کتاب، مرز میان نوشته‌های وی و نقل قول‌ها را گم می‌کنیم و در تشخیص این مرز مهم با ابهام مواجه می‌شویم، از لغزش‌های روش‌شناختی با ابعاد اخلاقی گسترده است که در دستورکار و آیین‌نامه‌های اخلاق پژوهش در زمره سرقت‌های علمی دسته‌بندی شده‌اند.^۳

ب. از میان رفتن مرز میان نویسنده و منابع شکل‌هایی عامدانه‌تر و غیراخلاقی‌تر نیز دارد. در بسیاری از این استنادات، که همگی رونویسی شده و بدون گیومه‌اند، تغییراتی در متن منبع داده شده است تا اندکی از رونویسی محض فاصله بگیرد. این تغییرات دو گونه‌اند که نمونه‌هایی از آن‌ها در جدول ۱ و ۲ آمده است. نخستین گونه تغییرات صوری و بی‌اثر بدون حضور مؤثر نویسنده کتاب است. در این نوع تغییرات، نویسنده یا در نقش یک گزینش‌گر ظاهر می‌شود و بخش‌هایی گزینشی از متن منبع را رونویسی می‌کند یا برخی

کلمات و عبارات بی‌اهمیت در متن منبع را حذف و عباراتی مترادف را جای‌گزین آن‌ها می‌کند که نتیجه‌اش تغییراتی صوری و بی‌اثر در متن منبع است. دو نمونه از این تغییرات صوری و غیراخلاقی را در جدول ۱ می‌بینیم.

جدول ۱. رونویسی با ارجاع، بدون گیومه و با تغییرات اندک و بی‌اثر

متن منبع	متن کتاب درس‌گفتارهای نقد ادبی
مفهوم محوری در نظریه لکان راجع به ادراک انسان این است که ناخودآگاه که همه عوامل وجود انسان را مهار می‌کند، مانند زبان ساختارمند است [...] لکان می‌گوید محتویات ناخودآگاه به شدت از زبان، و به خصوص ساختار زبان متأثر است (کلینگز: ۱۳۸۷: ۱۱۵).	(ص ۳۰۰): مفهوم محوری در نظریه لکان درباره ادراک انسان این است که ناخودآگاه - که شکل دهنده و اثرگذار بر همه ابعاد وجود انسان است - مانند زبان ساختارمند است. لکان می‌گوید محتویات ناخودآگاه به شدت از زبان و به خصوص ساختار زبان متأثر است.
هم در روان‌کاوی فروید و هم در روان‌کاوی لکان، حالت «طبیعی» اتصال مادر و فرزند به منظور شکل‌گیری فرهنگ، باید شکسته شود. کودک باید از مادرش جدا شود، هویتی مستقل را به وجود آورد [...] این جدایی نوعی فقدان را در پی دارد (کلینگز: ۱۳۸۷: ۱۱۵).	(ص ۳۰۱): هم در روان‌کاوی فروید هم در نظریه لکان، برای شکل‌گیری فرهنگ، حالت طبیعی اتصال مادر و فرزند باید شکسته شود، کودک باید از مادرش جدا شود و هویتی مستقل بیاید. این جدایی نوعی فقدان را در پی دارد.

گونه دوم شامل مواردی است که در آن‌ها نقل قولی بدون گیومه داریم، ولی نویسنده کتاب یکی دو سطر اول را اندکی تغییر داده و از سطرهای بعد، کم‌کم و بدون مرزی شفاف، رونویسی مستقیم و هم‌چنان بدون گیومه آغاز می‌شود. در این جا هم ارجاع پایانی ظاهراً به نقل‌به‌مضمون در پاراگراف و سطرهای آخر اشاره دارد، درحالی‌که درحقیقت کل این نقل قول رونویسی از منبع است، ولی چنین می‌نماید که محصول دست نویسنده است. دو نمونه از این گونه رونویسی‌ها در جدول ۲ آمده است:

جدول ۲. رونویسی با ارجاع، بدون گیومه و با تغییرات بی‌اثر فقط در سطور ابتدایی

متن منبع	متن کتاب درس‌گفتارهای نقد ادبی
درواقع نخستین نظریه پردازان و سیاست‌مداران کلاسیک مارکسیست نظریه زیبایی‌شناختی جامعی به وجود نیاوردند و نقد مارکسیستی دقیقی را پی نریختند. انجام این وظیفه برعهده مارکسیست‌های «غربی» گذارده شد که در دهه ۱۹۲۰م کار سروشکل دادن به نقد و نظریه زیبایی‌شناختی مارکسیستی را آغاز کردند. «مارکسیسم غربی»، مارکسیست‌های اروپای قاره‌ای مانند گتورک لوکاج، برتولت برشت، ارنست بلوخ، و مکتب فرانکفورت، و نیز مارکسیست‌های آمریکایی و انگلیسی را در بر می‌گیرد [...] (دانش‌نامه نظریه‌های ادبی ۱۳۸۳: ۴۱۰).	(ص ۲۷۳-۲۷۴): اختلاف نظر در طرف‌داران مارکسیسم در دوره بعد از مارکس به شدت رو به فزونی گذاشت و از هر گوشه‌ای نظریه مارکس شکل گرفت. باید پذیرفت که اگرچه طراحان این نظریه تأثیرگذار نظریه پردازان و سیاست‌مداران کلاسیک مارکسیست بودند، اما آن‌ها هیچ‌گاه نتوانستند نظریه زیبایی‌شناختی جامعی را به وجود آورند و روش‌های نقد دقیقی را پی‌ریزی کنند. از این رو انجام این وظیفه برعهده مارکسیست‌های «غربی» گذارده شد که در دهه ۱۹۲۰م کار سروشکل دادن به نقد و نظریه زیبایی‌شناختی مارکسیستی را آغاز کردند. «مارکسیسم غربی»، مارکسیست‌های اروپای قاره‌ای مانند گتورک لوکاج، برتولت برشت، ارنست بلوخ، و مکتب فرانکفورت، و نیز مارکسیست‌های آمریکایی و انگلیسی را در بر می‌گیرد [...].

متن منبع	متن کتاب درس‌گفتارهای نقد ادبی
ایدئولوژی‌ها تأمین‌کننده همه اصطلاحات و فرضیات و چهارچوب‌هایی هستند که افراد برای فهم فرهنگشان به‌کار می‌برند و «ایدئولوژی هرآن‌چه را که افراد به آن اعتقاد دارند و برمبنای آن عمل می‌کنند، تأمین می‌کند». به‌باور مارکس، ایدئولوژی - که خودش هم جزئی از روساخت و محصول زیرساخت اقتصادی به‌شمار می‌آید - در خدمت توجیه آن زیرساخت است. ایدئولوژی‌های موجود در نظام سرمایه‌داری شیوه تولید سرمایه‌داری را توضیح می‌دهند، توجیه می‌کنند و مورد تأیید قرار می‌دهند. (کلیگر ۱۳۸۷: ۱۷۵).	(ص ۲۷۰): همان‌گونه‌که اشاره شد، دو اصطلاح کلیدی مارکسیسم «زیرساخت» و «روساخت» است و یکی از این روساخت‌ها ایدئولوژی است که در واقع تأمین‌کننده همه اصطلاحات و فرضیات و چهارچوب‌هایی است که مردم برای درک درست از فرهنگشان به‌کار می‌گیرند و «ایدئولوژی هرآن‌چه را که افراد به آن اعتقاد دارند و برمبنای آن عمل می‌کنند، تأمین می‌کند». به‌باور مارکس، ایدئولوژی - که خودش هم جزئی از روساخت و محصول زیرساخت اقتصادی به‌شمار می‌آید - در خدمت توجیه آن زیرساخت است. ایدئولوژی‌های موجود در نظام سرمایه‌داری شیوه تولید سرمایه‌داری را توضیح می‌دهند، توجیه می‌کنند و مورد تأیید قرار می‌دهند.

در ستون سمت راست جدول ۲، نخستین بخش (حروف خوابیده) نوشته احمد خاتمی، بخش دوم (خط‌کشی شده) جملات منبع با تغییراتی صوری (مانند نمونه‌های جدول ۱)، و بخش سوم نیز آغاز رونویسی کامل از منبع است که در نمونه دوم تا دو صفحه بعد بی‌وقفه و بدون گیومه ادامه می‌یابد و فقط در پایان ارجاعی به منبع آمده است.

ج. اگر یک گام از این‌ها فراتر رویم، به نمونه‌هایی از رونویسی بدون ارجاع می‌رسیم. در این موارد نه تنها گیومه و مرز نویسنده و منبع نداریم، بلکه حتی ارجاعی به منبع مطالب رونویسی شده نیز دیده نمی‌شود. به عبارت دیگر، نویسنده به صراحت نوشته دیگران را به نام خود زده است. این بخش‌ها اغلب به شکلی که در بند پیشین دیدیم تغییراتی صوری نیز داشته‌اند. دو نمونه از این خطاهای اخلاقی در جدول ۳ آمده است:

جدول ۳. رونویسی با تغییرات بی‌اثر و بدون ارجاع

متن منبع	متن کتاب درس‌گفتارهای نقد ادبی
نظریه مارکسیستی اساساً دیدگاهی تاریخی - ماتریالیستی به جهان دارد؛ این نظریه [...] تأکید می‌کند که جهان و تاریخ ما محصول نحوه استفاده انسان از ابزارها برای ایجاد فرهنگ مادی‌ای است که در آن به‌سر می‌برد. [...] کل تغییرات اجتماعی [...] را در نهایت، کاری که افراد با ابزارهایشان انجام می‌دهند تعیین می‌کند. [...] از دیدگاه ماتریالیست تاریخی، آن‌چه هر گروه اجتماعی را شکل می‌بخشد نحوه کار آن افراد با ابزارشان است یا به عبارت دیگر، منوط به نحوه عمل انسانی و نیروهای تولید است (کلیگر ۱۳۸۷: ۱۷۲).	(ص ۲۶۷): آن‌چه به‌اجمال می‌توان گفت آن است که مارکسیسم اصولاً نگاهی تاریخی - ماتریالیستی به جهان دارد و جهان و تاریخ را نتیجه بهره‌مندی و به‌کارگیری انسان از ابزارهای مادی می‌داند. آن‌ها همه تغییرات را در شئون مختلف اجتماعی محصول کار انسان با ابزارهایی می‌دانند که در اختیارشان هست. به اعتقاد مارکسیست‌ها نحوه روابط اجتماعی و گروه‌های اجتماعی وابسته به عمل انسان و ابزارهای تولید است و روابط تولید تعیین‌کننده چگونگی ارتباط افراد با یک‌دیگر و با اجتماع است.

متن منبع	متن کتاب درس‌گفتارهای نقد ادبی
<p>تاریخ نقد رتوریک در این سده، سه دوره را از سر گذرانده است: دوره سنتی، دوره گذار و دوره معاصر. [...] رویکرد سنتی [...] در سه درجه، رویکردی تاریخی به‌شمار می‌آید. اول این که سنت‌گرایان غالباً ترجیح می‌دهند به تحلیل کلام مربوط به گذشته و عمدتاً [...] ارتباط شفاهی بپردازند؛ دوم این که آنان توجه خود را به بررسی زندگی‌نامه فرستنده و نیز دوره‌های زمانی‌ای معطوف می‌کنند که هم بر گفتمان تأثیر می‌گذارند و هم از آن تأثیر می‌پذیرد؛ و سوم این که آنان شالوده‌های نظری کار خود را در [...] آرای کلاسیک [...] جست‌وجو می‌کنند.</p> <p>سنت‌گرایان نقد رتوریک را مطالعه و بررسی کلامی می‌دانند که به‌طور آگاهانه اقناعی است. به همین دلیل، آن‌ها به تحلیل ژانرها و مدل‌های رتوریک تنبیه شده‌ای - مانند خطابه‌های عمومی - می‌پردازند که اهداف و پی‌آمدهای آن‌ها را می‌توان به‌نحوی تاریخی بررسی و برآورد کرد. [...] آنان اولویت را به فرستنده می‌دهند [...].</p> <p>گذرگرایان بسیاری از اصول بنیادین سنت‌گرایان را موردحمله قرار می‌دهند و درمقابل، در بسیاری از این اصول با آن‌ها اشتراک نظر دارند. [...] آن‌ها [...] به انتقاد از تأکید بر گوینده برمی‌خیزند. [...] و [...] به استدلال و توانایی گوینده در تأثیرگذاری بر مخاطب توجه دارند [...] ناقدان خوب کسانی هستند که عناصر، اشکال و پویایی فن رتوریک را کشف و توصیف می‌کنند. [...] باین که گذرگرایان توجه‌شان بیش تر معطوف به نیت است تا به تأثیر کلام، اما در این باور با سنت‌گرایان هم‌رأی‌اند که نقد رتوریک به بررسی کلامی می‌پردازد که آگاهانه در اقناع مخاطب می‌کوشد. هم‌چنین آن‌ها از حیث فقدان یک روش‌شناسی اصیل نیز با سنت‌گرایان مشترک‌اند.</p> <p>در نقد رتوریک معاصر ره‌یافت واحد و یکپارچه‌ای وجود ندارد. ره‌یافت‌های معاصر به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند: ره‌یافت‌هایی که کثرت‌گرایی را [...] می‌پذیرند و ره‌یافت‌هایی که به امکان وجود یک تعریف واحد [...] باور دارند (دانش‌نامه نظریه‌های ادبی ۱۳۸۸: ۳۶۷-۳۶۸).</p>	<p>(ص ۲۲۲-۲۲۳): تاریخ نقد و بلاغی در قرن حاضر به سه دوره تقسیم می‌شود: سنتی، انتقالی و معاصر. روش سنتی به سه معنا تاریخی است: اول این که سنت‌گرایان اغلب ترجیح می‌دهند که کلام شفاهی مربوط به زمان گذشته را تحلیل کنند؛ دوم این که روی زندگی‌نامه نویسنده و گوینده و تاریخ زمان شکل‌گیری سخن تأکید می‌کنند و سوم این که برای نوشته‌های کلاسیک اهمیت ویژه‌ای قائل هستند.</p> <p>سنت‌گرایان، نقد بلاغی را به‌عنوان مطالعه کلامی که عمده‌ا هدفش نفوذ در شنونده است در نظر می‌گیرند. به این دلیل، به مطالعه نمونه‌های بلاغی مهم مانند خطابه‌های عمومی می‌پردازند که هدف و تأثیرشان را بتوانند از نظر تاریخی نقد و بررسی کنند. آن‌ها اهمیت ویژه‌ای به گوینده یا نویسنده می‌دهند. منتقدان دوره انتقالی با برخی از عقاید اصلی سنت‌گرایان موافق و برخی دیگر مخالف هستند. آن‌ها با تأکید زیاد روی گوینده مخالف هستند و عقیده دارند که درک منتقد به‌عنوان شنونده کلام در نقد آن بسیار مؤثر است [...]. منتقدان خوب آن‌هایی هستند که عناصر و اشکال هنر بلاغی را کشف می‌کنند، درحالی که منتقدان دوره میانی (انتقالی) بیش تر علاقه‌مند به هدف کلام هستند تا تأثیر آن روی شنونده. در این نظر که تمام هدف گوینده از کلامش تأثیرگذار بر شنونده است با سنت‌گرایان، مشترک هستند. نقطه اشتراک دیگر آن‌ها با سنت‌گرایان نداشتن یک شیوه منحصربه‌فرد است، به این شکل که قادر به ارائه دادن اصول خاصی برای تجزیه و تحلیل متون به‌روش بلاغی نیستند.</p> <p>در دوره معاصر، روش واحدی برای نقد بلاغی وجود ندارد. برخی به چند قطبی بودن این نوع نقد و برخی دیگر به امکان وجود یک تعریف برای آن معتقد هستند.</p>

البته به همه این‌ها باید ارجاعات جعلی به یک منبع یا به شماره صفحات آن را هم بیفزاییم (برای مثال، بنگرید به خاتمی ۱۳۹۶: ۲۰۹، ۲۲۵، ۲۵۱، ۲۶۴، ۳۱۱).

آنچه در بخش‌های گذشته درباره موضوعاتی چون تداخل منبع‌ها، مفاهیم، و اصطلاحات گفته شد، همگی با همین رونویسی‌های غیراخلاقی آمیخته‌اند؛ مانند درهم‌آمیختگی نگاه قرن بیستمی و سنتی به نقد اخلاقی یا بلاغی که پیش‌تر در مورد آن گفته شد. برای نمونه، نخستین صفحه از بخش «نقد اخلاقی - فلسفی» رونویسی از گورین و دیگران (۱۳۸۳) است و صفحه دوم به بعد نیز رونویسی از اسکات و الیوت (۱۳۴۸). هر دو هم رونویسی‌هایی از نوع «ب» است؛ یعنی تغییراتی غیرشفاف در چند سطر آغازین. همین رونویسی‌ها و غیاب نویسنده موجب شده است تا صفحه اول این بخش رنگ‌وروی سنتی و صفحه دوم رنگ‌وبوی قرن بیستمی بیابد و موضع اولیه نویسنده کتاب نیز در این میان هیچ سهمی نداشته باشد؛ گویی اصلاً نویسنده‌ای در میان نیست.

به‌هرروی، این مطالب نشان می‌دهند که پای‌بندی به اصول روش‌شناختی استناد شاید بتواند تاحدی از این نوع بی‌اخلاقی‌ها، دست‌کم بی‌اخلاقی‌های سهوی، جلوگیری کند، هرچند پرهیز از مواردی عامدانه هم چون گونه‌های «ب» و «ج» در سطرهای بالا نیازمند تعهدات اخلاقی نویسندگان و پژوهش‌گران و برخورد حقوقی نهادهای مربوط است.

۵. نتیجه‌گیری

اگرچه امروزه استناد و ارجاع از مؤلفه‌های اعتبار پژوهش‌های دانشگاهی محسوب می‌شود، نباید از یاد برد که در مطالعات ادبی آن‌چه بیش از خود استناد یا شیوه‌نامه‌های صورتی آن اهمیت دارد، روش‌شناسی استناد است. یکی از ویژگی‌های گفتمان دانشگاهی، به‌ویژه در حوزه ادبیات، همین مرزبندی روشن میان گفته‌های نویسنده و مطالب نقل‌شده از منابع است. نویسنده کتاب *درس‌گفتارهای نقد ادبی*، که خود را نویسنده مقدمه و حواشی کتاب نامیده است، به این اصول روش‌شناختی بی‌توجه بوده و همین عامل موجب راه‌یابی خطاهایی بنیادین به کتاب شده است. بی‌توجهی به تفاوت میان رویکرد منابع مختلف به نظریه‌ها و همچنین تفاوت میان تلقی‌های مختلف از مفاهیم و اصطلاحات این کتاب را به ورطه یک‌سان‌انگاری، هم در حوزه مفاهیم تخصصی و هم در حوزه منابع، افکنده است، اما وجه دیگری از این خطاها را در بی‌اخلاقی‌های موجود در این کتاب می‌توان یافت؛ غیبت کامل نویسنده دست‌کم در نیمه دوم کتاب و رونویسی‌های غیراخلاقی و پی‌درپی وی از منابع مختلف با ارجاعاتی غیردقیق، جعلی، و گاه حتی بدون ارجاع، شاید از مهم‌ترین لغزش‌های اخلاقی نویسنده در روی آوردن به نگارش کتاب در حوزه‌ای است که تخصص و مطالعه‌ای در آن نداشته است.

پی‌نوشت‌ها

۱. بخشی دیگر از خطاهای استنادی ناشی از موضع انفعالی نویسنده به خلط میان نظریه‌های معطوف به «نقد» و «خلق» ادبیات بازمی‌گردد که موجب شده است اگزستانسیالیسم و سوررئالیسم همان‌قدر نظریه ادبی پنداشته شوند که فمینیسم. برای پرهیز از طولانی‌شدن کلام، از شرح این خطای روش‌شناختی پرهیز می‌شود.
۲. نویسنده کتاب در مقدمه یکی از آسیب‌های نقد ادبی را استفاده از ترجمه آثار ذکر کرده است (خاتمی ۱۳۹۶: ۵).
۳. براساس دستورالعمل نحوه بررسی تخلفات پژوهشی و مصادیق تخلفات پژوهشی، مصوب وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، یکی از مصادیق سرقت علمی عبارت است از: «کپی‌نمودن جملات "کلمه‌به‌کلمه" یا مونتاژنمودن پاراگراف‌ها "جمله‌به‌جمله" از منابع گوناگون، علی‌رغم اشاره به مأخذ آن‌ها در انتهای هر جمله یا پاراگراف».

کتاب‌نامه

- اسکات، ولبور و تی. اس. الیوت (۱۳۴۸)، دیدگاه‌های نقد ادبی، ترجمه فریبرز سعادت، تهران: امیرکبیر.
- ایگلتون، تری (۱۳۹۸)، روی‌داد ادبیات، ترجمه مشیت علایی، تهران: لاهیتا.
- خاتمی، احمد (مقدمه و حواشی) (۱۳۹۶)، درس‌گفتارهای نقد ادبی استاد عبدالحسین زرین‌کوب، تهران: پایا.
- دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر (۱۳۸۵)، ویراسته ایرنا ریما مکاریک، ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی، تهران: آگه.
- دستورالعمل نحوه بررسی تخلفات پژوهشی و مصادیق تخلفات پژوهشی (۱۳۹۳)، تهران: وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.
- طاهری، قدرت‌الله (۱۳۹۷)، «جست‌وجوی امر ناموجود: مقدمه‌ای بر دلایل فقدان نظریه و نظام نقد ادبی در ایران»، نقد و نظریه ادبی، ش ۵.
- کارول، نونل (۱۳۹۳)، درباره نقد: گذری بر فلسفه نقد، ترجمه صالح طباطبایی، تهران: نی.
- کلیگز، مری (۱۳۸۸)، درس‌نامه نظریه ادبی، ترجمه جلال سخنور، الهه دهنوی، و سعید سبزیان، تهران: اختران.
- کوش، سلینا (۱۳۹۶)، اصول و مبانی تحلیل متون ادبی، ترجمه حسین پاینده، تهران: نیلوفر.

روش‌شناسی و اخلاقِ استناد ... (علیرضا محمدی کله‌سر) ۴۲۷

گورین، ویلفرد ال. و دیگران (۱۳۸۳)، *راه‌نمای رویکردهای نقد ادبی*، ترجمه زهرا میهن‌خواه، تهران: اطلاعات.

محمدی کله‌سر، علیرضا (۱۳۹۷)، «نقد کاربرد نظریه ادبی در مقالات پژوهشی (با تأکید بر روایت‌شناسی ساختارگرا)»، *فصل‌نامه نقد ادبی*، ش ۴۲.

موران، برنا (۱۳۸۹)، *نظریه‌های ادبیات و نقد*، ترجمه ناصر داوران، تهران: نگاه.

هرمن، دیوید (۱۳۹۱)، «روایت‌شناسی ساختارگرا»، *دانش‌نامه روایت‌شناسی*، گردآوری و ویراسته محمد راغب، تهران: علم.

Barry, Peter (2009), *Beginning Theory: An Introduction to Literary and Cultural Theory*, Manchester: Manchester University Press.

Belsey, Catherine (2011), *A Future for Criticism*, Oxford: Wiley-Blackwell.

Literary Theory and Criticism (2006), Patricia Waugh (ed.), New York: Oxford University Press.

